



ابراهیم رستمی^۱

سیدمحمد قادری^۲

جنسیت نفس بر اساس دیدگاه‌های رایج در مورد پیدایش نفس انسانی

در فلسفه اسلامی *

چکیده

در این پژوهش پس از بیان تفاوت جنس و جنسیت به تبیین نظریات فلاسفه در مورد چگونگی پیدایش نفس انسانی می‌پردازیم و در ادامه مسئله جنسیت نفس را با توجه به نظریه روحانیه‌الحدوث و جسمانیه‌الحدوث بودن نفس تحلیل می‌کنیم. بر اساس نظریه روحانیه‌الحدوث، خاستگاه جنسیت فقط در جنس، مطرح بوده و در نفس، جایگاهی ندارد؛ از این رو نفس به لحاظ ذات مجرد خود، فاقد ویژگی‌های جنسیتی است و فقط در مقام فعل با توجه به وضعیت‌های مختلف بدنی، کارکردهای جنسیتی خاص خود را دارد. اما بر اساس نظریه جسمانیه‌الحدوث بودن نفس و با عنایت به برخی از اصول فلسفی حکمت صدرایی می‌توان به این تحلیل دست یافت که نفس متشکل از بدن و ویژگی‌های جسمی زنانه، با نفس متشکل از بدن و ویژگی‌های جسمی مردانه، به لحاظ گرایش‌های جسمانی، روانی، عاطفی و شناختی متفاوت است و براین اساس، جنسیت امری هویتی است و تفاوت جنسیت زن و مرد به حاق وجود آنها بازمی‌گردد. بنابراین همان‌گونه که از نظر پزشکان و روان‌شناسان، زن و مرد به لحاظ جسمانی و روانی و عاطفی متفاوت بوده و براساس متون دینی نیز زن و مرد حقوق متفاوتی دارند، به لحاظ فلسفی نیز نفس زن و مرد گرایش‌های نفسانی خاص خود و متناسب با بدن زنانه و مردانه را خواهند داشت.

واژگان کلیدی: جنسیت، نفس، روحانیه‌الحدوث، جسمانیه‌الحدوث.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۲۰

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۰۶

۱. استادیار گروه معارف و مرکز پژوهش‌های بین رشته‌ای معارف اسلامی و علوم سلامت، دانشگاه علوم پزشکی شیراز، شیراز، ایران.
roostamiebrahim67@gmail.com

۲. دکترای تخصصی فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین
mohammad.qadery@gmail.com



مقدمه

بر مبنای فلسفه اسلامی، انسان اعم از زن و مرد دارای دو مرتبه جسمانی و غیرجسمانی است و ادله متعددی از طرف فلاسفه اسلامی بر وجود بُعد غیرجسمانی اقامه شده است. (ملاصدرا، ۱۴۲۸، ۸: ۹) مسئله پیدایش نفس، تجرد و مادیت آن یکی از مسائل مهم فلسفه اسلامی است که در این زمینه نظریات متفاوتی مانند نظریه روحانیه الحدوث بودن نفس از سوی فلاسفه مشائی و نظریه جسمانیه الحدوث بودن نفس از سوی فلاسفه صدرایی ارائه شده است. (همان: ۲۹۰ و ۳۰۲؛ فیاضی، ۱۳۸۹: ۱۸۳)

از سوی دیگر در آموزه‌های فقهی و حقوقی اسلام، برای زن و مرد، حقوق و وظایف متفاوتی بیان شده است. در جوامع اسلامی به‌ویژه در دهه‌های اخیر با توجه به این تفاوت‌ها، در حوزه‌های مختلف دینی و اجتماعی و به‌طور خاص در مورد زن و خانواده، شبهات و اشکالات متعددی بیان شده است با این ادعا که در اسلام سنتی، جنس، مقدم بر انسانیت است و تبعیض جنسی از بدیهیات فقهی اسلام سنتی است. در مواردی چون مرجعیت، قضاوت، زمامداری سیاسی، امامت جمعه و جماعت برای مأمومنین مرد، دیه، شهادت دادن، طلاق، حجاب، ازدواج با غیر مسلم، تعدد همسر، ارث، سن آغاز مسؤلیت کیفری، ریاست خانواده، قصاص والدین و غیره از مواردی است که در آن حقوق زنان کمتر از مردان لحاظ شده است. در حقوق خانواده، مدنی و قضایی، زن شرعاً انسان درجه دو محسوب می‌شود. سیمای زن در قرآن مشکلی ندارد، اما سیمای فقهی و روایی ما از زن، یک انسان فرودست و آسیب‌پذیر را ارائه می‌کند. (مرتضوی، ۱۳۸۸: ۸۳) مخالفان چنین استدلال می‌کنند که تفاوت فیزیولوژیک یا بیولوژیک به چه دلیل منشأ تفاوت حقوقی است؟ اگر تفاوت نژادی و تفاوت رنگ و پوست نمی‌تواند منشأ تفاوت حقوقی باشد، چرا تفاوت جنسی، موجب تفاوت حقوقی می‌گردد؟ ملاک برتری در آخرت به تقواست نه جنس، تساوی حقوق، فارغ از مذکر و مینث بودن، مطابق با عقل سلیم و تبعیض جنسی حقوقی زنان نسبت به مردان، خلاف انصاف و عدالت و عقل است. (همان: ۱۰۱)

پرسش اصلی این است که منشأ کارکردهای جنسیتی و تفاوت‌های روانی، عاطفی و ادراکی بین زن و مرد چیست؟ آیا همه تفاوت‌های فقهی و حقوقی اسلامی در مورد زنان و مردان صرفاً ناشی از جنس زن و مرد و تفاوت‌های فیزیولوژی است؟ آیا نفس زن و مرد که بُعد دیگر انسان و حتی حقیقت انسان را تشکیل می‌دهد و چگونگی پیدایش



آن به شکل مادی یا مجرد، هیچ نقشی در ایجاد تفاوت‌های زن و مرد در تکالیف و حقوق زنان و مردان ندارد؟

پژوهش حاضر در پی تحلیل هستی‌شناسی پیدایش زن و مرد بر اساس نظریات فلاسفه اسلامی مانند نظریه روحانیه الحدوث و جسمانیه الحدوث است و اینکه آیا نفس می‌تواند خصوصیات جسمانی و مادی را بپذیرد به گونه‌ای که نفس مختص زنان یا مردان داشته باشیم؟ یا نفس، مجرد و فاقد جنسیت است و همه تفاوت‌های زن و مرد ناشی از عوارض بدن مادی است؟ هر تفسیری از مسئله جنسیت نفس می‌تواند تأثیر کاملاً مستقیم در علوم انسانی همچون اخلاق، تربیت، حقوق و علوم تجربی مانند پزشکی و غیره داشته باشد.

تبیین و اثبات این فرض که زن و مرد همان‌گونه که به لحاظ فیزیولوژی با یکدیگر متفاوت هستند، به لحاظ نفس و خصوصیات نفسانی نیز تفاوت دارند و جسم و بدن زن و مرد با نفس خاص خود هیأت انسانی را تشکیل می‌دهند که اقتضانات فقهی و حقوقی متناسب با خود را دارند، زمینه‌ساز پذیرش هر چه بیشتر احکام فقهی و حقوقی اسلام و مانع پیدایش شبهات و اشکالات پیش‌گفته می‌باشد. گفتنی است که بررسی کارکردهای هستی‌شناسی زن و مرد با مسائل فقهی و حقوقی، نیازمند پژوهش‌های دیگر است.

۱. تفاوت جنس و جنسیت

قبل از تبیین نظریات فلاسفه اسلامی و تحلیل و بررسی جنسیت و نفس، بیان تفاوت این دو اهمیت و ضرورت دارد؛ از این رو باید توجه کرد که مسئله جنسیت نفس، بحث از جنس، صرفاً به معنای مادی و بیولوژیکی انسان نیست، بلکه همه ابعاد و ویژگی‌های انسانی اعم از جسمانی، روحانی، شخصیتی و روانی را که بر اساس آنها نقش‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی تعیین و تبیین می‌گردد، دربرمی‌گیرد. اگرچه جنس و مذکر و مینث بودن در نگاه اول ناظر به بُعد مادی است؛ جنسیت تنها دربردارنده بُعد مادی نیست، بلکه ابعاد دیگر وجودی انسان مانند علایق، روحیات، توانایی‌ها و استعدادها را نیز در برمی‌گیرد. خلاصه آنکه با توجه به تفاوت‌های جسمی، روحی، روانی و شخصیتی زن و مرد باید پرسید آیا نفسی که با این جسم ارتباط دارد (بنا بر نظریه روحانیه الحدوث) یا از دل همین جسم زاییده شده است (باتوجه به نظریه جسمانیه الحدوث) جهات جنسیتی یعنی ویژگی‌های جسمانی و روانی خاصی نیز در آن مندرک است؟ آیا نفس از این حیث، جهت‌مند است و هر جنس اعم از مذکر و مؤنث، نفس خاص



جنسیت نفس بر اساس دیدگاه‌های رایج در مورد پیدایش نفس انسانی در فلسفه اسلامی

متناسب با بدن خود را دارد یا اینکه نفس، دارای مجرد تام بوده و از هرگونه ویژگی جسمانی و شخصیتی تهی است و بنابراین تنها تفاوت نفس زن و مرد در بدن‌های مادی و عنصری و لوازم آنهاست؟

۲. بررسی دیدگاه‌های مختلف در مورد چگونگی پیدایش نفس انسانی

یکی از مهمترین مسائلی که در بحث علم النفس مطرح است، مسئله چگونگی پیدایش نفس و حدوث و قدم آن است. از نظر تمام فلاسفه، جسم انسان، حادث است، اما در مورد نفس، اختلاف نظر وجود دارد که نفس قدیم یا حادث است. (فیاضی، ۱۳۸۹: ۲۹۰)

۱-۲. قول به قدیم بودن نفس

۱-۱-۲. بیان دیدگاه افلاطون

افلاطون معتقد است نفس، جوهری بسیط و ثابت است که از ازل به صورت مجرد در عالم برتر یعنی عالم مُثُل و مجردات وجود داشته و در آن عالم همه حقایق را مشاهده کرده است و پس از اینکه نطفه انسان مراحل تحوّل و تکامل خویش را طی نمود، نفس از آن عالم تنزل می‌کند و به بدن تعلق می‌گیرد که بعد در پی ورود به دنیا و تعلق به بدن، آن حقایق نیز فراموش می‌شود. بنابراین از نظر وی دانستن به معنای یادآوری و بازآموزی است نه تعلّم و یادگیری. (افلاطون، ۱۳۶۷، ۱: ۵۱۴؛ ملاصدرا، ۱۴۲۸، ۸: ۲۸۹) از این رو براساس این نظریه، نفس و بدن دو جوهر منفصل و جدا از هم بوده و ارتباط آنها یک ارتباط عَرَضی و اعتباری است.

۲-۲. قول به حدوث نفس

۱-۲-۲. دیدگاه فلاسفه مشاء

از نظر فلاسفه مشاء حقیقت انسان متشکل از دو جوهر است؛ حقیقت نفس به مثابه جوهر عقلانی و بدن به مثابه جوهر مادی که نحوه‌ای دوگانگی میان آنها وجود دارد. مشائیان منکر قدیم بودن نفس بوده و معتقدند که نفس با حدوث بدن، حادث می‌گردد. به بیان دیگر زمانی که در بدن، استعداد پذیرش نفس به وجود آید، از طرف عقل فعال، نفسی بر آن افزوده می‌گردد که بدن را تدبیر می‌نماید. بنابراین مشائیان به روحانیه الحدوث بودن نفس معتقد هستند، یعنی نفس از ابتدای خلقت و حدوث، موجودی مجرد و مبرا از ماده است، اما این حدوث، بدون بستر جسمانی



مناسب و مستعد امکان‌پذیر نمی‌باشد. (ابن‌سینا، ۱۳۶۳: ۱۰۸) از نظر بوعلی، بدن، شرط حدوث و تحقق نفس است و تکثر و تمایز نفوس به واسطه بدن بوده و بدن‌ها برای پذیرش نفوس یکسان نیستند و بدن و مزاج بدنی خاص، موجب تعلق و اختصاص یک نفس خاص است. (همو، ۱۴۰۴، ۲: ۱۹۹) و اینکه رابطه نفس و بدن از نوع علاقه صورت و ماده است (همو، ۱۳۸۳: ۱۱۴ و ۳۰۷) با این تفاوت که نفس چون جوهری مجرد است، صورتی با بدن می‌باشد نه در بدن و ترکیب میان آنها از نوع ترکیب انضمامی است.

۲-۳. دیدگاه صدرالمتهین و تابعان فلسفه صدرایی

نظریه جسمانیة‌الحدوث بودن نفس یکی از نوآوری‌های فلسفی ملاصدرا است. وی با ارائه این نظریه و براساس مبانی فلسفی خود مانند اصالت وجود، تشکیک وجود و حرکت جوهری تحول‌شگرفی در مباحث علم‌النفس به وجود آورد. براساس این نظریه، نفس در ابتدا موجودی جسمانی است، یعنی ماهیت نفس در ابتدای پیدایش چیزی جز همان جسم و ماده جسمانی نیست. (ملاصدرا، ۱۴۰۴: ۳۰۲) تفسیر جسمانیة‌الحدوث به اینکه نفس دارای نحوه ضعیفی از تجرد در ابتدای پیدایش خود است، قابل پذیرش نیست؛ زیرا جسمانیة‌الحدوث بودن در این نظریه در مقابل نظریه روحانیة‌الحدوث مشائیان قرار دارد و اگر در تفسیر نظریه جسمانیة‌الحدوث ملاصدرا گفته شود مقصود این است که نفس در ابتدای پیدایش، بهره‌ای از تجرد دارد، این نظریه به نظریه روحانیة‌الحدوث مشاء بازگشت می‌کند با این تفاوت که از نظر مشاء، نفس در بدو پیدایش از شدت تجرد بیشتری برخوردار است، اما در نظریه صدرا، نفس دارای تجردی ضعیف می‌باشد. بنابراین نفس در ابتدا عین جسم است و به واسطه حرکت جوهری تکامل پیدا کرده و نخستین مرحله از مراحل تکامل نفس، نفس نباتی است؛ زیرا نفس در این مرحله دارای رشد و نمو است و فاقد حرکت ارادی می‌باشد و سپس تکامل پیدا کرده و دارای نفس حیوانی شده و در ادامه در سیر حرکت جوهری از کمال دیگری به نام نفس ناطقه و انسانی برخوردار می‌گردد و این مدارج نفس، جزء جدایی‌ناپذیر نفس انسانی است. (همو، ۱۳۸۲: ۳۱۶)

ملاصدرا بر خلاف مشائیان که ترکیب ماده و صورت را انضمامی می‌دانند، معتقد است ترکیب ماده و صورت، اتحادی است. (رضا نژاد، ۱۳۸۰، ۲: ۱۵۰۴) در ترکیب اتحادی اگرچه هر یک از اجزاء در خارج موجود هستند، اما هیچ یک از آنها با دیگری مغایر نیست. به بیان دیگر از موجود خارجی، جوهری به نام ماده و جوهر دیگری به نام صورت أخذ می‌شود، اما این تمایز به معنای متکثر بودن موجود خارجی نیست، بلکه به لحاظ وجود خارجی دارای



نحوه‌ای وجود است که در تحلیل عقلی، دارای اجزاء محسوب می‌شود. بنابراین از نظر ملاصدرا، نفس و بدن به یک وجود موجود هستند و علاقه میان آنها علاقه لزومیه است به گونه‌ای که هر یک به دیگری نیازمند است و تقدّم نفس بر بدن از نوع تقدّم رتبی و ذاتی است نه زمانی؛ زیرا نفس از نظر بُعد زمان بعد از بدن و از خود بدن به وجود می‌آید. بنابراین ما یک نفس و یک بدن نداریم، بلکه انسان یک حقیقت است که این حقیقت، مرتبه‌عالی آن نفس و مرتبه‌نازل آن بدن است و برخلاف دیدگاه مشائیان، نفس دارای وجود مجرّد (چه قبل از بدن و چه همراه بدن) نبوده و بدن هم علّت بالعرض برای نفس نیست، بلکه بدن، علّت مادی نفس بوده و نفس هم برخواسته از همین بستر مادی است و بدون چنین بستری اساساً تحقق آن امکان‌پذیر نمی‌باشد.

۳. تحلیل و بررسی جنسیت نفس بر اساس دیدگاه‌های رایج در مورد چگونگی پیدایش نفس

مسئله جنسیت نفس بر اساس دیدگاه افلاطون - که معتقد است نفس قبل از پیدایش بدن، در عالم مجرّدات خلق شده و قدیم زمانی است - و همچنین دیدگاه ابن سینا - که معتقد است نفس با پیدایش و تکامل بدن از عالم دیگر حادث می‌گردد - قابل مناقشه است به این دلیل که تجرّدی که در اینجا مد نظر است، تجرد عقلی می‌باشد که هیچ خصوصیتی از ماده و آثار مادی را ندارد. بر مبنای هستی‌شناسی افلاطون و ابن سینا، عالم هستی شامل مجرّدات و مادیات می‌باشد و بر همین اساس موجودات یا مجرّد یا مادی هستند و این دو، قسیم یکدیگر بوده و تشکیک میان آنها تباینی است؛ از این رو میان موجود مجرّد و مادی فاصله‌ای وجود دارد. از سویی منشأ پیدایش نفس نیز عالم مجرّدات است و مسئله تجرد مثالی و عالم مثال میان آنها مطرح نبوده است و از سوی دیگر نفس و بدن، دو جوهر مستقل از یکدیگر بوده و ترکیب نفس و بدن مانند ترکیب ماده و صورت، ترکیب انضمامی است نه حقیقی، بنابراین نفس، ذاتاً مجرّد است و فقط در انجام افعالش به ابزارهای بدن مادی نیازمند است. بر این اساس، نفس به لحاظ ذات خود فاقد ویژگی‌های جسمانی است و تنها با توجه به وضعیت‌های مختلف بدنی، کارکردهای جنسیتی خاص خود را دارد. به بیان دیگر منشأ کارکردهای جنسیتی نفس، خود ذات نفس نیست، بلکه منشأ این کارکردها مربوط به فعل نفس است و به حسب شرایط و موقعیت‌های مختلف، کارهای متنوعی انجام می‌دهد. خلاصه آنکه بر اساس نگاه افلاطونی و مشائی، خاستگاه جنسیت فقط در جنس بوده و جایگاهی در نفس ندارد.

اما این استدلال که مجرّدات فاقد جنسیت هستند، در مورد مجرّدات عقلی تام صحیح است، در حالی که نفس



دارای حرکت و کمال و تجرد مثالی نیز می‌باشد و بنابراین اعم از مدعاست؛ زیرا در تجرّد مثالی هر چند مادّه وجود ندارد، برخی از آثار مادّه مانند شکل، بُعد، وضع و غیره وجود دارد. البته با توجه به نظر ابن‌سینا که نفس پس از پیدایش و تکامل بدن مادّی، حادث می‌گردد، می‌توان گفت ممکن است با توجه به تفاوت بدن‌ها از نظر جنس و کارکردهای خاص آنها، نفس متناسب با همان جنس که گرایش‌های خاص خود را دارد، حادث گردد.

در ادامه می‌توانیم آنچه را که در تحلیل و تبیین دیدگاه ملاصدرا بیان کردیم، در قالب اصول زیر تشریح کنیم:

۱. عالم هستی شامل عالم مادّیات، مثال و عقل می‌باشد. تجرّد اعم از تجرّد مثالی و عقلی است. در تجرّد مثالی هر چند مادّه وجود ندارد، اما برخی از آثار مادّه مانند شکل، بُعد، وضع و غیره وجود دارد. بر اساس وحدت تشکیکی وجود، موجود مجرد و مادّی دو مرتبه از یک وجود می‌باشند که فقط از نظر شدّت و ضعف هستند و میان آنها حائلی وجود ندارد و قسیم یکدیگر نمی‌باشند. (ملاصدرا، ۱۴۰۴، ۹: ۱۶۹)

۲. حدوث نفس جسمانی است (همو، ۸: ۳۰۲) و این جسم از ابتدا قابلیت‌های خاص خود مانند مذکر یا مؤنث بودن را داشته است و در همین راستا، تعینات متناسب با مذکر یا مؤنث بودن، در آن شکل گرفته است.

۳. نفس و بدن مانند جوهر و عرض هر دو به یک وجود موجودند و حرکت و تغییر در عرض، بیان‌گر حرکت در جوهر است، یعنی تغییر در عرض، نشانه تغییر در جوهر است. (همو، ۹: ۱۶۵؛ همو، ۳: ۸۱) بنابراین تغییرات در بدن و شکل‌گیری جنس خاص، نشان‌دهنده جهت‌مندی خاص نفس می‌باشد.

۴. وابستگی نفس به بدن، وابستگی بالذات و اجتناب‌ناپذیر است و حقیقت هر شیء به وجود خاص اوست که امری بسیط و غیر مرکب می‌باشد، یعنی انسان به لحاظ خارجی به یک وجود موجود است، اما هنگامی که می‌خواهیم آن را در ذهن و با استفاده از مفاهیم و مقولات ذهنی تعبیر و تفسیر کنیم، از همین وجود بسیط، مفاهیم و اجناس و فصول را انتزاع می‌کنیم. (ملاصدرا، ۱۴۰۴، ۹: ۱۶۱)

۵. حقیقت وجود، پذیرای اشتداد و تضعّف است، یعنی وجود می‌تواند از مرتبه ضعیف به مرتبه شدیدتر تبدیل شود که این فرایند را حرکت اشتدادی وجود یا حرکت جوهری می‌نامند؛ از این‌رو نفس با وجود تحولات جوهری خویش از مرتبه جمادّی تا مرتبه تجرّد و فوق تجرّد، وحدت هویت خویش را از دست نمی‌دهد و بر اساس سعه



جنسیت نفس بر اساس دیدگاه‌های رایج در مورد پیدایش نفس انسانی در فلسفه اسلامی

وجودی خویش می‌تواند تا مرتبه حواس و آلات طبیعی حسی تنزل یابد، همان‌طور که می‌تواند در ادراک عقلی خویش تا مرتبه عقل، بلکه بالاتر از آن فراز بگیرد. بنابراین منافاتی میان تجرد نفس و تناسب آن با ویژگی‌های خاص بدن مادی وحسی وجود ندارد؛ زیرا همین امر مادی با اشتداد وجودی مجرد گردیده است. (ملاصدرا، ۱۴۰۴، ۹: ۱۶۲؛ همو، ۸: ۲۹۸ و ۱۱۹)

۶. در عین اینکه بدن و جثه عنصری- مادی، بدن حقیقی انسان به شمار نمی‌رود، اما این بدن زمینه پیدایش نفس می‌باشد. (ملاصدرا، ۱۳۵۴: ۳۰۸) بنابراین تجردی که در نتیجه سیر و حرکت ماده حاصل می‌شود، امکان اتصاف به مشخصات و ویژگی‌های مادی را دارد.

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان به این تحلیل دست یافت که چون نفس و بدن یک حقیقت واحد بوده و منشأ پیدایش نفس نیز بدن است و وابستگی نفس به بدن، وابستگی بالذات می‌باشد، بنابراین نفس در سیر حرکت جوهری و اشتداد وجودی خود متأثر از بدن و ویژگی‌های آن است و در پی آن در تجردی که در نتیجه سیر و حرکت ماده حاصل می‌گردد، مشخصات و ویژگی‌های مادی نیز محفوظ است؛ زیرا ماده و صورت با یگدیگر سنخیت داشته و لازمه تفاوت در ماده، تفاوت در صورت است. به بیان دیگر همان‌گونه که در بدن زن و مرد از بعد جسمانی تفاوت‌هایی وجود دارد، نفس نیز باید متناسب با این بدن، سیر وجودی داشته باشد و از سوی دیگر تجرد نفس به معنای کامل و خاص آن نیست، بلکه نفس بر خلاف مجردات عقلی دارای حرکت، کمال و غیره است. بنابراین نفسی که از بستر (بدن و ویژگی‌های جسمی) مردانه پدید می‌آید به لحاظ جنسیت با متفاوت می‌باشد. بنابراین حقیقت مذکر و مؤنث بودن به معنای گرایش‌های جسمانی، روانی و عاطفی که در مرد و زن به وجود می‌آید، در نفس مندرک بوده و نفس از جهت تأیید و تذکیر جهت‌مند است، البته این بدان معنا نیست که زن و مرد دو نوع متفاوت می‌باشند، اما واقعیت این است که زن و مرد، در عین اینکه ماهیت یکسانی ندارند، دو فرد یکسان یک نوع هم نیستند و افتراقات خاص خود را دارا می‌باشند و با توجه به همین تفاوت‌ها، اقتضانات خاص خود را دارند. از این رو معیار ارزیابی یک زن، یک مرد نخواهد بود و معیار ارزیابی یک مرد نیز یک زن نمی‌باشد. به همین جهت، برخی از خطابات شارع مقدس ناظر به انسان بودن زن و مرد است که در این موارد بدون تردید در احکام و حقوق، یکسان و مشترک هستند و برخی از خطابات، ناظر به زن بودن یا مرد بودن



انسان است که این خطابات، اقتضائات خاص خود را داشته و حقوق و وظایف فقهی متفاوتی را ایجاد می‌نماید که این تفاوت در این حقوق و تکالیف، معلول تفاوت در هیأت انسانی خاص (بدن زن و مرد با نفس خاص خود) است به بیان دیگر این تفسیر از انسان که ما انسان را دارای دو جوهر مستقل (هر چند وابسته به یکدیگر) بدانیم و جنس را به بُعد مادی آن نسبت دهیم و نفس انسان را مجرد به تمام ذات بدانیم، در دیدگاهی قابل دفاع است که نفس و بدن دو امر مجزا؛ یکی از عالم ماده و دیگری از عالم مجردات و یکی دارای خصوصیات مادی و دیگری فاقد خصوصیات مادی، یکی دانی و دیگری عالی و یکی مقدمه و دیگری ذی‌المقدمه باشد. اما اگر به دیدگاهی معتقد شدیم که براساس آن، این دو به یک حقیقت وجود دارند و در واقع دو مرتبه از یک وجود هستند که هیچ نحوه انفکاک در آنها وجود ندارد (تا آنجا که برخی به واسطه شدت اتحاد وجودی آنها منکر وجود نفس گردند و انسان را تک بُعدی بدانند)، جداکردن این دو و صادر کردن احکام جداگانه برای آنها منطقی نیست. نمی‌توان گفت که نفس دارای بدن است و وابستگی آن به بدن بالذات است و بدن یک مرتبه لاینفک آن است، اما در عین حال معتقد بود احکام بدن بر آن صدق نمی‌کند. البته همان‌گونه که بیان شد نفس سعه وجودی دارد و می‌تواند تا مرتبه حواس و آلات طبیعی حسی تنزل کرده و عین آنها گردد و همچنین قادر است تا مرتبه فوق عقل فرا رود، اما فراز نفس در مرتبه عقل در وجود انسانی و یا رسیدن به مراتب عقول مجرد و فوق آن در عالم هستی به معنای نداشتن بدن و خصوصیات خاص آن نیست، بلکه از جهت عدم توجه به بدن و مرتبه‌ای است که بدن در آنجا قرار دارد. بنابراین نفس همیشه ملازم با بدن است و هر حکمی که برای بدن (از آن جهت که بدن است) وجود دارد، امکان اتصاف نفس به آن احکام نیز وجود دارد و جدا کردن نفس و بدن هنگام متصف کردن به صفات، محل تأمل و قابل مناقشه است. از این رو نفس به حکم اتحاد با بدن، به ویژگی‌های بدن اعم از جسمانی (مانند تذکیر و تأنیث) و غیر جسمانی (مانند روحيات و علائق) متصف می‌گردد.

هرچند ملاصدرا و فلاسفه پیشین در ارتباط با جنسیت نفس و مسائل مرتبط با آن وارد بحث مستقل و صریح نشده‌اند، اما می‌توان بر اساس اصول و مبانی فکری آنها نتیجه گرفت که بحث جنسیت نفس با دیدگاه روحانیه الحدوث بودن نفس چندان همخوانی ندارد، اما با جسمانیه الحدوث بودن نفس، سازگار بوده و از نتایج آن به شمار می‌رود.

اگر حقیقت انسان، یک وجود واحد باشد که نفس و بدن را دربرگیرد و نفس کل القوی اعم از قوای ظاهری و باطنی بوده



جنسیت نفس بر اساس دیدگاه‌های رایج در مورد پیدایش نفس انسانی در فلسفه اسلامی

و فاعل حقیقی همهٔ افعال انسانی باشد (ملاصدرا، ۱۴۲۸، ۸: ۱۹۳) پس تفاوت در گرایش‌ها، علایق، عواطف و رفتارهای زن و مرد بیان‌کنندهٔ تفاوت در نفس آنها می‌باشد به گونه‌ای که جنسیت، ویژگی حقیقت انسان، اعم از زن و مرد بوده و در همهٔ حوزه‌های انسانی مؤثر است و اساساً عملکرد نفس انسان، متأثر و متناسب با نیازهای جسمی و روحانی او می‌باشد.

بنابراین بر پایهٔ هستی‌شناسی انسان در فلسفهٔ صدرایی و اینکه جسمانیت جزء مقوم انسانیت است و همچنین بر مبنای انسان‌شناختی دینی با توجه به تفاوت‌های فقهی - حقوقی زن و مرد، می‌توان به این نتیجه دست یافت که نفس زن و مرد به لحاظ جنسیت، ابعاد متفاوتی داشته و تفاوت در افعال، ناشی از تفاوت در خاستگاه فواعل و نفوس است. برخی از پیروان حکمت متعالیه معتقد هستند این ادعا که روح، موجودی مجرد است و در مجردات تذکیر و تأنیث راه ندارد، بنابراین اطلاق جنسیت به روح درست نیست؛ نه با دیدگاه صدرالمتألهین و نه با دیدگاه مشائی هماهنگ است، بلکه جسمانیة‌الحدوث بودن نفس مستلزم این است که هم نفس زن داشته باشیم و هم نفس مرد، اگر ما شیئی‌ای بودیم که از نظر پیدایش هیچ ارتباطی با بدن نداشت و در واقع از بالا افاضه می‌شد، می‌توانستیم بگوییم نفس دارای تأنیث و تذکیر نیست، اما وقتی نفس در جریان تکامل از همین موجود مادی به وجود آمده و در حقیقت، در هر مرحله‌ای کمال متناسب با خود را کسب کرده است، این ادعا یعنی عدم اتصاف جنسیت به روح با دیدگاه صدر المتألهین (جسمانیة‌الحدوث بودن نفس) سازگار نیست و نظریهٔ صدرالمتألهین مستلزم جنسیت نفس می‌باشد. (غروی، ۱۳۹۱: ۱۲۹-۱۳۳) همچنان این دسته از پیروان در مورد سنخیت میان روح و بدن از نظر مشائیان معتقد هستند که به نظر نمی‌رسد شیخ‌الرئیس به عدم سنخیت، التزام داشته باشد، به بیان دیگر از نظر مشائیان، روح باید با بدنی که به آن تعلق می‌گیرد و می‌واهد بوسیلهٔ آن افعالش را انجام دهد، سنخیت داشته باشد. (همان: ۱۴۲)

برخی دیگر از پیروان ملاصدرا پافراتر نهاده و معتقدند که نفوس انسانی کثرت نوعی دارند، یعنی زن و مرد دو نوع از انسان هستند. (فیاضی، ۱۳۸۹: ۱۴۶) توضیح این‌که همهٔ فلاسفه به کثرت افرادی نفس معتقد می‌باشند، اما در مورد وحدت یا کثرت نوعی نفس میان ایشان اختلاف نظر وجود دارد. ابن‌سینا و پیروانش بر این باورند که نفوس انسان‌ها حدوداً و بقائاً از نوع واحد می‌باشند و ارواح افراد انسان در زمان پیدایش و هنگام بقاء، یک حقیقت نوعی دارند و اختلاف‌شان به تشخیص‌ها و اعراض است. (همان: ۱۲۶) ملاصدرا معتقد است نفوس انسان‌ها حدوداً یک نوع هستند، ولی در بقاء به انواع مختلف تبدیل می‌شوند. در واقع خداوند متعال در همهٔ افراد انسانی نوع واحدی از نفوس



را با حقیقتی واحد ایجاد می نماید ولی هریک از افراد با انتخاب نوع عمل جوارحی و جوانحی، به حقایق و انواع متفاوت تبدیل می شوند. (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۳۱۹)

آیت الله فیاضی معتقد است که نفوس نه تنها در بقاء دارای اختلاف نوعی هستند بلکه قبل از تعلق به بدن و «هنگام تعلق به بدن» نیز دارای اختلاف نوعی هستند. وی بر مدعای خود این گونه استدلال می نماید:

مقدمه اول: نفوس انسانی در کیفیاتی مانند شجاعت و ترس، شکیبایی و خشم و غیره متفاوت هستند.

مقدمه دوم: کیفیات نفسانی مزبور برای هر نفسی به عین وجود ذاتش موجودند و با اختلاف در کیفیات نفسانی، جواهر نیز مختلف خواهند بود؛ زیرا کیفیات، اعراض نفس هستند و اعراض، شئون ذات و جواهر می باشند و ناگفته پیداست که شأن چیزی به عین وجود آن، موجود است.

مقدمه سوم: آنگاه که کیفیات نفسانی به عین وجود همان نفس موجود باشند، اختلاف آنها دلیل بر اختلاف نفوس است.

نتیجه: نفوس از لحاظ نوعی اختلاف دارند. (همان: ۱۵۳)

در حالی که مدعای نگارنده این است که نفوس دارای وحدت نوعی در پیدایش می باشند، اما نفس زن و مرد به لحاظ جنسیت یعنی حالات روحی-روانی، گرایش ها و علایق، عواطف و احساسات، با یکدیگر متفاوت می باشند، اما این تفاوت ها و کیفیات نفسانی، سبب اختلاف نوعی آنها نمی گردد؛ زیرا ایجاد یک نوع جدید منوط به پیدایش اثری است که اساساً قابل انتساب و ارجاع به اجزای قبل نباشد مانند رشد و نمو نسبت به جماد یا متحرک بالاراده بودن برای نبات و ناطقیت برای حیوان، در حالی که تفاوت های نفس زن و مرد به لحاظ علایق و روحیات و توانایی ها و استعدادها چنین ویژگی نداشته و نوع ساز نیستند (مگر اینکه انسان بودن را به جای حیوان، جنس قریب دانسته و این تفاوت ها را فصل بدانیم). اما نفوس انسانی به لحاظ بقاء با توجه به افعال خوب یا بد، اختلاف نوعی خواهند داشت.

بنابراین زن و مرد به لحاظ مرتبه وجودی در عالم تکوین و به لحاظ ماهیت و نوع انسانی همسان و در یک راستا بوده، اما به لحاظ حقیقت و ساختار وجودی با یکدیگر متفاوت هستند و همین حقیقت وجودی آنها زمینه ساز حقوق و تکالیف ویژه و تعیین کننده افعال آنهاست. خلاصه اینکه در زن و مرد افتراقات جدی نه از جهت ذاتیات منطقی چون جنس و فصل، بلکه از لحاظ گرایش ها و تمایلات جنسیتی وجود دارد که این تفاوت ها منشأ کمال و موجب احساس نیاز متقابل و زمینه بقاء حیات انسانی و اجتماعی و بخشی از نظام احسن می باشد. در این جا چون فعل و



جنسیت نفس بر اساس دیدگاه‌های رایج در مورد پیدایش نفس انسانی در فلسفه اسلامی

فاعل با یکدیگر سنخیت داشته؛ از این رو وجود هر یک از آنها اقتضانات خاص خود را داشته و افعال متناسب با خود انجام خواهند داد، بنابراین در دستیابی به مقامات وجودی و هدف غایی آفرینش (که برای انسان ممکن باشد) هر دو مشترک هستند، اما راه رسیدن به این مدارج و مقامات برای هر کدام متفاوت بوده و تفاوت‌های جسمانی و عاطفی و شناختی آنها که با ساختار وجودی آنها عجین است، تعیین‌کننده چگونگی افعال آنها می‌باشد. در ادامه به چند نمونه از این تفاوت‌ها در متون علمی و دینی اشاره می‌کنیم.

پزشکان و زیست‌شناسان در زمینه تفاوت‌های زن و مرد تحقیقات فراوانی انجام داده و مقیاس‌های معین و مشخصی در تمایز و تفاوت میان این دو جنس بیان نموده‌اند که این تفاوت‌ها شامل دستگاه تولید مثل (که یکی از اساسی‌ترین تفاوت‌های جسمانی میان زن و مرد می‌باشد)، دستگاه‌های مغزی و عصبی، گوارشی و استخوان‌بندی، تنفس و خون و غیره می‌گردد. (خدارحیمی، ۱۳۷۷: ۴) به‌عنوان مثال پیچیده‌تر بودن دستگاه تولید مثل در زنان نسبت به مردان، تحولات هورمونی و تغییرات آن در هر ماه، مسائلی همچون قاعدگی، زایمان، شیردهی، یائسگی و غیره بر جسم و روان و رفتار زنان تأثیر می‌گذارد. (آیزاک، ۱۳۷۲: ۱۱۸)

تفاوت هورمون‌ها، میزان و نوع ترشح آنها در ایجاد حالت‌های هیجانی مانند پرخاشگری، فعالیت‌های جنسی و دیگر ابعاد رفتاری زن و مرد اثرگذار بوده و تفاوت‌های آنها را بیشتر آشکار می‌نماید. همچنین تفاوت در مغز و اعصاب و نوع استخوان‌بندی زن و مرد و دیگر ابعاد جسمانی نقشی تعیین‌کننده در رفتارها و عملکرد آنها دارد. (گان، ۱۳۷۵: ۴)

روان‌شناسان با تکیه بر همین مبانی و یافته‌های پزشکی و تفاوت‌ها و تمایزات زن و مرد به تأثیر این تفاوت‌ها بر رفتار انسان و همچنین تفسیر رفتارهای متفاوت عاطفی و شناختی زن و مرد پرداخته‌اند. از نظر روان‌شناسان، احساسات و عواطف زن از مرد جوشان‌تر است و زنان زودتر از مردان به هیجان می‌آیند و سریع‌تر تحت تأثیر احساسات و عواطف خویش قرار می‌گیرند. زن طبعاً به زینت و زیور آلات و جمال و آرایش علاقه دارد و نسبت به مرد محتاط‌تر و مذهبی‌تر می‌باشد، اما مردها معمولاً جسورتر هستند. احساسات زن، مادرانه بوده و علاقه زن به خانواده بیشتر می‌باشد. (مطهری، ۱۳۶۹: ۱۹۹)

خداوند متعال در قرآن کریم به صراحت تمام در آیات متعدد بر یکسان بودن انسان اعم از زن و مرد به لحاظ مرتبه وجودی و دستیابی به مقامات انسانی تأکید نموده در این زمینه می‌فرماید:



«یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکرٍ وانثی وجعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا ان اکر مکم عندالله اتقیکم.»^۱ (حجرات/۱۳)

«و من یعمل من الصالحات من ذکرٍ او انثی و هو مومن فاولئک یدخلون الجنة ولا یظلمون نقیراً.»^۲ (نساء/۱۲۴)

«من عمل صالحاً من ذکرٍ اوانثی و هو مومن فلنحییته حیاة طيبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ما كانوا یعملون»^۳ (نحل/۹۷)

این خطابات ناظر به انسان بودن زن و مرد است که بر همین اساس دارای حقوق یکسان و مشترکی می‌باشند، اما در عین حال تفاوت‌هایی میان زن و مرد قائل شده و برای آنها وظایف خاصی تعیین نموده است. به‌عنوان مثال در آیه ۳۴ سوره مبارکه نساء می‌فرماید: «الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض...»^۴ براساس این آیه شریفه، مردان دارای فضیلت‌ها و ویژگی‌های طبیعی و فطری خاص خود می‌باشند که بر همین اساس در انجام کارهای دشوار موفق‌تر و در تحمل شداید و سختی‌ها مقاوم‌تر می‌باشند؛ از این رو مدیریت خانواده بر عهده آنها قرار داده شده است. با توجه به واژه‌های «ذکر و انثی» و «رجال و نساء» می‌توان نتیجه گرفت که هر جا از جنس و انسان بودن زن و مرد سخن به میان آمده، از واژه‌های «ذکر و انثی» استفاده شده است و هر جا سخن از جنسیت و تفاوت‌های زن و مرد بوده، از واژه‌های «رجال و نساء» استفاده شده است.

افزون بر آن در روایات نیز صفاتی برشمرده شده است که این صفات برای زنان بهترین صفات بوده، اما در عین حال برای مردان بدترین صفات محسوب می‌گردد که این تفاوت‌ها بیان‌گر تفاوت زن و مرد در ساختار وجودی و نقش‌ها و رفتارهای آنهاست. به عنوان مثال امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حکمت ۲۳۴ نهج البلاغه می‌فرماید:

برخی از نیکوترین خلق و خوی زنان، زشت‌ترین اخلاق مردان است، مانند تکبر، ترس، بخل، هرگاه زنی متکبر باشد، بیگانه را به حریم خود راه نمی‌دهد و اگر بخیل باشد، اموال خود و شوهرش را حفظ می‌کند و چون ترسان باشد از هر چیزی که به آبروی او زیان رساند، فاصله می‌گیرد. (دستی، ۱۳۸۰: ۶۷۹)

خلاصه همان‌گونه که از نظر پزشکان و روان‌شناسان زن و مرد به لحاظ ویژگی‌های جسمانی و روانی با یکدیگر متفاوت می‌باشند و همچنین در متون دینی میان حقوق زن و مرد تفاوت‌هایی وجود دارد، می‌توان از نظر فلسفی نیز به این تحلیل دست یافت که نفوس زن و مرد به لحاظ گرایش‌های جسمانی، روانی، عاطفی و شناختی (و هرآنچه که به جسم مربوط می‌گردد) جهت‌مند می‌باشند؛ از این‌رو از نظر جنسیت میان نفس زن و مرد تفاوت وجود دارد.



نتیجه‌گیری

با وجود انسان بودن زن و مرد، تفاوت‌های جسمی، روانی، شناختی و عاطفی زن و مرد قابل انکار نیست و آموزه‌های دینی و علمی نیز بر این موضوع اتفاق نظر دارند. از سوی دیگر بر اساس مبانی فلسفی حکمت صدرایی انسان یک حقیقت واحد جسمانی - روحانی است و جسم، مرتبه‌ای از وجود انسان است و نفس انسان از همین جسم و در بستر همین جسم در یک سیر جوهری به وجود می‌آید و با توجه به تعیناتی که در جسم طبیعی صورت می‌پذیرد و ظهور آن در جسم عنصری و تعلیمی (که همان بدن ظاهری است) کاملاً نمایان می‌گردد. بنابراین نفسی که از دل همین جسم حاصل می‌گردد، متناسب با آن می‌باشد؛ یعنی از جسمی که ویژگی‌های مردانه در آن تعیین یافته، نفس مجردی متناسب با همان جسم پدید می‌آید و از جسمی که ویژگی‌های زنانه در آن تشخیص یافته، نفس متناسب با همان جسم، حادث می‌شود. به عنوان مثال از جهت تذکیر و تأنیث، چه مانند مشائیان آن را از اعراض لازم حیوانیت بدانیم (ابن‌سینا، ۱۳۷۹: ۴۹۴) یا مانند صدرائیان از عوارض ماده نباتی بدانیم، چون نفس ناطقه در واقع تکامل یافته نفس نباتی و حیوانی است، بنابراین نمی‌توان نفس را از آثار و کمالات مراحل قبلی مبرا دانست. از این رو نفس به لحاظ انوثة و ذکورت جهت‌مند می‌باشد و در مورد دیگر ویژگی‌های دیگر نیز نفس متأثر از جسم و بدن خود خواهد بود، یعنی میان گرایش‌ها و توانایی‌ها و ویژگی‌های خاص جسم و نفوس زن و مرد نحوه‌ای تناسب وجود دارد. بنابراین زن و مرد به لحاظ جنسیت نفس با یکدیگر متفاوت بوده و تفاوت جنسیت زن و مرد به حاق وجود آنها بازمی‌گردد و برخلاف دیدگاه رایج، جنسیت، صرفاً یک مسئله فرهنگی نیست که با تغییر مؤلفه‌های اجتماعی بتوان آن را تغییر داد، بلکه جنسیت، امری هویتی است که در حاق ذات نفس مندرک می‌باشد.

البته تمایز جنسیتی در عین اینکه نوع‌ساز نیست، اما هرگز در ردیف دیگر تمایزات مانند رنگ، زبان و غیره هم‌قرار نداشته، بلکه جایگاه آن بسیار برتر از این تمایزات می‌باشد و بر همین اساس، زن و مرد در عین اینکه به لحاظ مرتبه وجودی در یک راستا هستند، اما حقوق و تکالیف متفاوتی دارند.



پی‌نوشت‌ها

۱. ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. هر آینه گرمی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.
۲. و کسانی که کارهای شایسته کنند - چه مرد باشند یا زن- درحالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می‌شوند، و به قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی‌گیرند.
۳. هر که از اهل ایمان کار شایسته‌ای انجام دهد، چه زن باشد و چه مرد او را در فضای زندگی پاکیزه‌ای حیات می‌بخشیم و آنان را به نیکوتر از آنچه عمل کرده‌اند، پاداش می‌دهیم.
۴. مردان سرپرست زنانند به دلیل آنکه خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و...



جنسیت نفس بر اساس دیدگاه‌های رایج در مورد پیدایش نفس انسانی در فلسفه اسلامی

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آسیموف، آیزاک (۱۳۷۲)، اسرار مغز آدمی، ترجمه محمود بهزاد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۳)، الإشارات و التنبیها، مع الشرح محمد بن محمد بن حسن الطوسی، جلد ۲، قم: نشر البلاغه.
۴. _____، (۱۴۰۴ ق)، الشفاء (الطبیعیات)، جلد ۲ (النفس)، به تحقیق سعید زاید، قم: مکتبه آیه الله مرعشی.
۵. _____، (۱۳۷۹)، النجاة من الغرق فی بحر الضلالات، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۶. _____، (۱۳۶۳)، المبدأ و المعاد، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
۷. افلاطون (۱۳۶۷)، دورة کامل آثار افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی، جلد ۱، تهران: انتشارات خوارزمی.
۸. خدارحیمی، سیامک (۱۳۷۷)، روان شناسی زن، [بی جا]، انتشارات مردمک.
۹. دشتی، محمد (۱۳۸۰)، ترجمه نهج البلاغه، قم: انتشارات مشهور.
۱۰. رضانژاد (نوشین)، غلامحسین (۱۳۸۰)، حکمت نامه یا شرح کبیر بر متن و حواشی منظومه حکمت حاج ملاهادی سبزواری، جلد ۲، تهران: انتشارات الزهراء.
۱۱. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم (۱۴۲۸ ق)، الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعة، جلد ۳، ۸، ۹، چاپ دوم، قم: طلیعة النور.
۱۲. _____، (۱۳۵۴)، المبدأ و المعاد، به تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۱۳. _____، (۱۳۸۲)، شواهد الربوبیه فی مناهج السلوکیه، با حواشی ملاهادی سبزواری، تصحیح و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی، چاپ چهارم، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۱۴. غروی، سید محمد (۱۳۹۱)، «جنسیت و سنخیت»، در جنسیت و نفس، هادی صادقی، قم: دفتر مطالعات زنان.
۱۵. فیاضی غلامرضا (۱۳۸۹)، علم النفس فلسفی، تحقیق و تدوین محمد تقی یوسفی، قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی (ره).
۱۶. گان کریستین (۱۳۷۵)، استخوان شناسی و مفصل شناسی، ترجمه صوفیا نقدی، تهران: انتشارات نخل.
۱۷. مرتضوی سید ضیاء (۱۳۸۸)، پرسش گری و شبهه شناسی، قم: انتشارات میثم تمار.
۱۸. مطهری مرتضی (۱۳۶۹)، نظام حقوق زن در اسلام، قم: انتشارات صدرا.